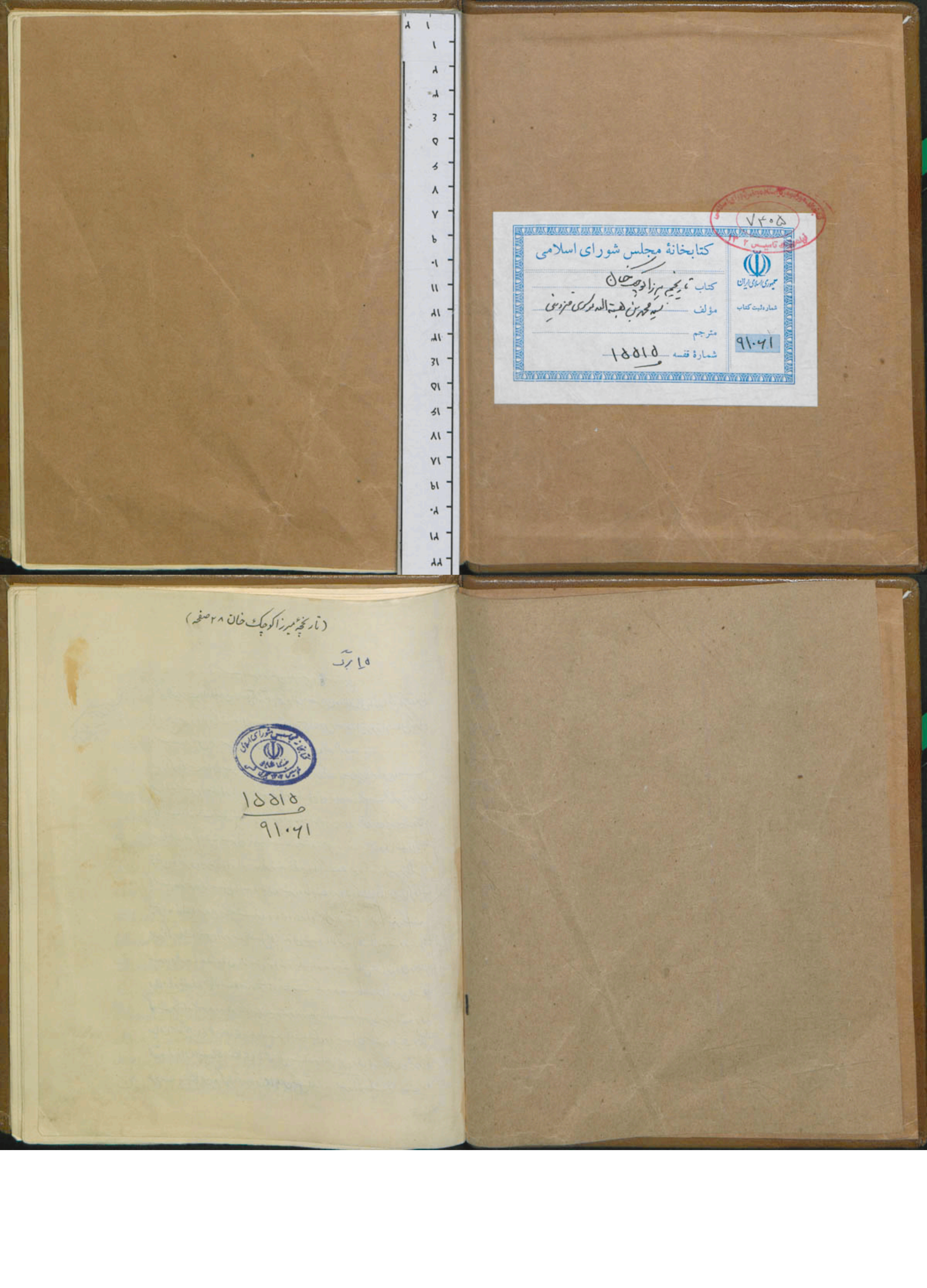




کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۵۱۵
شماره ثبت کتاب
۹۱۰۶۱
۷۴۰۵



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب تاریخچه میرزا کوچک خان
مؤلف سید محمد بن هبة الله موکری قزوینی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۵۱۵
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۹۱۰۶۱
۷۴۰۵
(تاریخچهٔ میرزا کوچک خان ۲۸ صفحه)
۱۵ برگ
۱۵۵۱۵
۹۱۰۶۱

تاریخچهٔ میرزا کوچک خان

(بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ وَبِهِ نَسْتَعِینُ)

اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ وَصَلَّی اللّهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْمَعْصُومِینَ وَاللَّعْنَةُ عَلی اَعْدائِهِمْ اَجْمَعِینَ

تاریخچهٔ میرزا کوچک خان — سوم ربیع الاول — در اینروز از سال یکهزار و سیصد و چهل ؟ سر میرزا کوچک خان از تن جدا گردید.

میرزا کوچک خان پسر میرزا بزرگ و میرزا بزرگ پسر میرزا یونس است. میرزا یونس اصلاً از ایل رشوند بوده که یکی از ایلات پست مختصر قزوین بجانب الموت میباشد و میرزا بزرگ که از عهد پدر در قزوین میزیسته در عصر میرزا عبد الوهاب مستوفی بشهر رشت رفته داخل در خدمت وی شد و از قصبهٔ فومن دختری بگرفت از او چند فرزند ذکور و اناث بوجود آمد و پسر بزرگتر را باسم پدر خود یونس نامید و چون بیشتر اوقات ویرا کوچک آقا و میرزا کوچک میخواندند لذا مردم نیز تبعیت کرده نام اصلی او مهجور و بنام مزبور مشهور گشت. میرزا کوچک پس از رشد بتحصیل علم مشغول شد و بالاخره بطهران رفته در مدرسهٔ صدر و غیره باندازه‌ای درس خواند ولیکن از بدایت حال سخنان وی در خلاء و ملاء از بلندی خیالات و شور کلهٔ او حکایت میکرد و تدریجاً از برانگیختن فتنه در گوشه و کنار شهر و در آویختن بزید و عمرو در بین طلاب و کسبه بشرارت و در میان متمدنین بوطن خواهی معرفی شد تا هنگامیکه داستان مشروطیت و مخالفت محمد ولی خان سپهسالار تنکابنی با محمد علی شاه و اعراض وی از رفتن به تبریز و عودت به تنکابن و گرد آوردن مجاهدین پیش آمد. میرزا کوچک فرصت را

غنیمت شمرده خود را بایشان رسانید تفصیل حالش در این بین بماند همین قدر پس از اینکه عبد الحسین خان معز السلطان (سردار محیی) با اتباعش در روز شانزدهم محرم هزار و سیصد و بیست و هفت متهورانه بدار الحکومهٔ رشت حمله برده آقا بالاخان سردار افخم حکمران را در حضور سردار امجد طالش و سردار معتمد و سردار همایون و بعضی دیگر مقتول ساخت میرزا کوچک نیز با مجاهدین جانب قزوین گرفته میرزا کوچک خان شد. در اینوقت ریاستی پیدا کرده گروهی از مجاهدین را زیر دست گرفت تا هنگامیکه طهران مفتوح شده و محمد علی شاه مستعفی گشت و بالاخره بروسیه رفت و پس از یک چند سر از خاک استرآباد بیرون کرد و زد و خورد در گرفت که محتاج بشرح نیست. میرزا کوچک خان که بکمک سردار محیی بجنگ رفته بود زخم برداشت و با آنهمه طرفیتها مورد محبت شاه گردیده بباد کوبه رفت و پس از بهبودی بایران بازگشت و بود تا زمان استیلای روسها در سال هزار و سیصد و سی و سه مبلغ صد تومان سردار محیی و صد تومان هم آقا رحیم شیشه بُر باو دادند که برود گیلان شاید بتواند در ضدیت با روسها کاری از پیش ببرد. میرزا کوچک خان برشت رفته دست بکار شد روسها آگاهی یافته او را گرفته بحبس افکندند مفاخر الملک که سابقاً در روسیه بود و در سایهٔ حمایت روسها بریاست شهربانی رشت و منصب مزبور نایل آمده بود از میرزا ضمانت کرده او را رها نمودند وی نیز در اوایل شهر صیام سال مذکور با چند تن از مردم بیکار در جنگل فومن لنگر انداخت و اندک اندک

بهمراهی حاجی احمد کسمائی که از رؤسا و متنفذین آنحدود بشمار میرفت و نیز بکمک و کوشش برادر حاجی احمد مشهدی ابراهیم که بعدها رئیس ارکان حرب (یا وزیر جنگ بالامکان) وی شد قوت یافته از متمولین بگرفتن پول و تفنگ و سایر لوازم شروع کردند و جمعی از کردهای کرمانشاهانی را بریاست خالو قربان زیر سلطه برده مستخدم ساختند و خالو قربان پیش از این بازیها با کردهای دیگر مشتی عمله بودند که بکارهای سخت زارعین گیلان می پرداختند که از عهدهٔ خود اهالی بیرون بود و یا مشقت فوق العاده داشت از قبیل کندن نهر و مهیا ساختن اراضی سنگلاخی برای زراعت و غیره. بالجمله روسها از اوضاع جنگلیها آگاهی یافتند و چون طرفیت کوچک خان را با خود میدانستند لذا در صدد تدمیر آنها برآمده دو کرت عده‌ای فرستاده شکست فاحش خوردند دفعهٔ سوم مفاخر را بلحاظ ضمانت وی از میرزا بسرکوبی او مأمور داشتند آن بدبخت نیز مجبوراً با سپاهی کافی بجنگل رفت و عاقبت به شبیخون آنجماعت دچار و بضرب گلولهٔ آقا محمد حسن برادرزادهٔ حاجی احمد از پای در آمد.

ترقی کوچک خان در جنگل فومن

(ترقی کوچک خان در جنگل فومن)

ازاین ببعد کار کوچک خان و همراهانش همی بالا گرفت چندانکه نام ایشان در اطراف منتشر گشت مردم بی مغز و گزافه گوی ایران نیز صد برابر آنچه بود بر آن افزوده سخنی نماند که نگفتند مثلاً پاره‌ای حدس میزدند که محمد علی شاه بجنگل آمده و برخی از راه دیانت یعنی از اصوات دلربای اذان و ادای وظایف

دینی ایشان سخت بشبهه در افتاده احتمال میدادند که در خصوص ظهور امام عصر علیه الصلوة والسلام از مکهٔ معظمه بداء حاصل شده و از جنگل وحشتناک فومن ظاهر گردیده است و انصاف نیز این فرمان میدهد که بگویم سخنان گوناگون جهال بی اساس صرف هم نبود زیرا مدبرین جنگلیها در بدو امر بعضی از نیرنگهای غیر قابل ذکر نیز در جنگل بکار زده بودند که حق آنها قهراً عوام بیچاره را به تحمل خرافات دچار میساخت خوشتر اینکه ناگفته بگذاریم و بگذریم. در هر صورت بوسائل مختلفه نام جنگلیها فضای تمام بلاد و قرای گیلان بلکه اسماع بسیاری از اهالی ایران را پر کرده از هر طرف اشرار و باباشملهای بیکار و بالخصوص هموطنان خالو قربان و فلان الملک و الممالکهای سرگردان و میرزا قلمدانهای بی خانمان بخیالات رنگارنگ و هوسهای گوناگون رو بجنگل نهادند چندانکه در قلیل مدتی گروهی انبوه در آنسرزمین گرد آمد

دعوی استقلال کوچک خان

(دعوی استقلال کوچک خان)

مؤلف گوید — علاوه براینکه در تمامی تألیفات خود جمله‌ای را بدون تحقیق کامل و یا آلوده بغرض و مرض رقم نزده‌ام از داستان کوچک خان از بدو ورود او بجنگل تا خاتمت امرش در بندر پهلوی و آبادیهای اطرافش و مخصوصاً مدتی در کسما یا مرکز جدید گیلان شخصاً حضور داشته و بیشتر مسموعات و مشاهدات خود را نگاشته‌ام. کوچک خان از توجهات صوری بی پایه و مایهٔ مشتی گرسنه و گدا مغرور گردیده و بعزم انجام خیال واهی خامی که در کله داشت انجمنی بنام هیئت

اتحاد اسلام تشکیل داد که اعضای آن مرکب بود از رؤسا و دانشمندان آنسامان
و باصطلاح عوام ازبرای خالی نبودن عریضه چندتن از علمای بزرگ را مانند آقای
حاج سید عبدالوهاب مجتهد ضیابری و آقا شیخ علی فومنی وغیره بزور یا بخواهش
آورده و در صدر انجمن خویش جای داد و بمعاضدت و صوابدید هیئت مزبور صورتاً
دین طلبی و وطن خواهی و معناً تحصیل استقلال را وجههٔ همت خویش قرار داد (لیکن
غرض وی تجزیهٔ گیلان یا قبضهٔ تمام ایران بود چه عرض کنم) و کار وی اوج گرفت و بجدی
رسید که گیلان را متصرف گردید و از جانب خود حکام ببلاد و قصبات گیلان تا
بلکه به آستارا نیز حکمران و اجزاء عدلیه فرستاد . مبعوثان برای دعوت بطرف
مازندران و اردبیل و نقاط دیگر روانه گردید در اوضاع مالیهٔ گیلان و ادارات
دیگرش تغییرات و تبدیلاتی پدید آمد مرکز گیلان از رشت بکسما انتقال یافته
بساط عدلیه وغیره در آنجا پهن شد مطابع ازبرای طبع جراید و دفاتر و بارمه‌های
مالیه و سایر دوائر دولتی بکار افتاد اجزاء مالیه هر کدام با یک بسته کاغذهای
رنگارنگ ازبرای تأسیس اداره و اخذ عشریه و تحمیلات دیگر بهر سوروی نهاد
کارخانه‌های دستی نساجی بجهت بافتن لباس سیاه در گوشه و کنار دایر گشت
وقس علی هذا فَعَلَلَ و تَفَعْلَلَ تا اِسْلَنْقَیٰ

حرکت انگلیسها بقفقاز

(حرکت انگلیسها بقفقاز)

در این اثناء معادن نفت بادکوبه و منابع ثروت بلاد دیگر قفقاز دیگ طمع حرص
انگلیسها را بغلیان آورده مصمم بمسافرت آن کشور گردیدند (جلوگیری از تسلط و نفوذ

عثمانیها

عثمانیها و آلمانیها در قفقاز و ترکستان نیز در نظر ایشان بود) و قبل از حرکت
یکنفر انگلیسی لایقی را نزد اسماعیل خان امیر مؤید سواد کوهی روانه داشته
مبلغ خطیری (گویا متجاوز از صد هزار لیره) نیز چک بانک ازبرای او فرستادند
و وعدهٔ بعد هم دادند که امیر متعرض ایشان نشده از خطهٔ مازندران عبور کنند
لیکن امیر باکمال خشونت او را جواب گفته بازگردانید و برادرزادهٔ امیر پسر
امیر اشرف که در آن مجلس حضور داشته ازبرای مؤلف نقل کرد که امیر
گفت من هیچوقت راضی نخواهم شد که فلان مبلغ دسترنج هندیهای
بیچاره را گرفته و اجازت بمشتی اجنبی دهم که بیایند و این خاک را که از
اجساد نیاکان من تشکیل یافته پایمال و لگدکوب کنند . انگلیسها بعد از
یأس از امیر مؤید با کوچک خان داخل در مذاکره شدند و تا مبلغ یک کرور
هم حاضر گردیدند بعنوان حق العبور بپردازند ولی میرزا نیز راضی نشد و از اینروی
که انگلیسها نتوانستند از سفر بادکوبه صرف نظر نمایند و در هر دو طریق مانع دیدند
لذا در صدد رفع آن برآمده عاقبت بقزاقهای روسی متوسل گشتند که پس از
زد و خوردهای سخت با ایرانیان میخواستند بروسیه بازگردند و آنها را با بریزش
پول فراوان پیش مرگ و بلاگردان خود کرده راه گیلان پیش گرفتند .

[illegible]

ورود عثمانیها بباد کوبه و عودت انگلیسها بپهلوی

(ورود عثمانیها بباد کوبه و عودت انگلیسها بپهلوی)

کوچک خان بخیال جلوگیری از انگلیسها استقبال نمود و در اوایل شهر صیام هزار
و سیصد و سی و شش در منجیل زد و خوردی کرده هزیمت یافت (هرگاه

انگلیسها از اندازهٔ بزدلی و کوچکی کوچک خان آگاهی میداشتند آنهمه لیره بردسها
بی جهت نمیدادند) انگلیسها بدون مانع برشت وارد شدند و سردار سعید پسر حسن
خان وزیر نظام را نیز که بعنوان حکمرانی گیلان از جانب دولت ایران با خود آورده
بودند جابجا کردند در این کرت کوچک خان تهیهٔ کاملی دیده شبا هنگام حملهٔ سختی
در انداخته شهر را متصرف شد و در نقاط راه و کوچه‌ها گودالها کند که از عبور قشون
و تانک وغیره جلوگیری کند و به انگلیسها فرمان تخلیه داد ایشان نیز چهل و هشت ساعت
مهلت خواستند و قبل از انقضاء مدت اتومبیل‌های جنگی و عدهٔ خود را از قزوین و
غیره طلبیده وارد رشت گردند و بوسیلهٔ الوارهای طویل و عریض از گودالهای
راه و شهر بآسانی عبور نموده و کوچک خان را با جنگلیها شتاب زده بجنگل باز
راندند معهذا صلاح کار را در صلح و سازش صوری موقتی دیده و پس از مذاکره
و قرارداد شهر را بجنگلیها تسلیم نموده خط راه و دریا را در تصرف خود بداشتند و با
فراغت بال در شهر شوال بجانب بادکوبه کوچ دادند و یک حصه از قشون خود را
به کراسناوُدْسک که بندر مهمی است در ماوراء خزر فرستاده و پس از استوار
دست بکار شدند لیکن متأسفانه در هشتم ذی حجه طوائف تاتار با عثمانیها
همدست و همداستان بر ایشان حمله ور گردیده از شهر بیرون کردند . انگلیسها
مجبوراً به پهلوی بازگشته در غازیان اقامت گزیدند و با ایرانیان در آمیختند حتی جمعی از
مسلمانان هندی با اهالی غازیان وغیره وصلت کرده و اغلب آنها زنان را نیز
همراه خود بهندوستان بردند و در هر حال انگلیسها از خیال قفقاز منصرف نبودند

وبالخصوص

و بالخصوص معاهدهٔ دوازدهم ذیقعدهٔ هزار و سیصد و سی و هفت بین دولت
ایران و انگلیس بر رجاء و نفوذ ایشان افزود تا هنگامیکه دول متفقه در بیست
و چهارم ربیع الثانی یکهزار و سیصد و سی و هشت استقلال دولت قفقاز
را تصدیق کردند . قفقازیها از کثرت غرور و قلت عقل و شعور بدین اسم
بی مسمی مست و مخمور گردیدند چندانکه واقعاً خود را دولتی مستقل پنداشته بنای
بدمستی و عربده را گذاشتند و قبل از تشکیلات دوائر دولتی و تنسیق امور مملکتی
پا در کفش ایرانیان کردند و بخیال تجزیه و بلع آذربایجان افتاده نام آنرا بقفقاز
نهادند و در این باب سخنها گفتند و چیزها نوشتند و اگرچه از این رجزخوانیها و
خزانیها نتیجه‌ای نگرفتند ولی عاقبت از طریق دیگر بهمسایگان فقیر و بی آزار خود
صدمات کلی زدند چه از رنج همان دو سرمایهٔ مزبور یعنی نادانی و غرور بوعده‌های
پا در هوای عثمانیان بی ایمان مستظهر و مطمئن گردیده و تشدیداً استقلال خود
را در همراهی و استقبال بالشویکها دیدند و بالاخره از ایشان دعوت کرده
و پس از انهزام دنیکین (وی رئیس کل قوائی بود که با بالشویکها زد و خورد
میکردند) در نهم شعبان یکهزار و سیصد و سی و هشت شش هزار بالشویک
از دریا ببادکوبه ورود نمودند و سفاین تجارتی بین بادکوبه و حاجی طرخان براه افتاد
و در بیست و سوم ماه مزبور انور پاشا با پنجاه هزار نفر مرکب از روسی و قفقازی
وارد بادکوبه گردید .

تسلیم حاجی احمد بدولت و اعدام دکتر حشمت

(تسلیم حاجی احمد بدولت و اعدام دکتر حشمت)

حاجی احمد کسمائی پس از استقرار انگلیس ها و نفوذ دولت در بیم افتاد چندانکه بطلب عفو مصمّم گشت و جلوگیری کوچک خان و کسانش مفید نگردید عاقبت در جمادی الآخرهٔ یکهزار و سیصد و سی و هفت تسلیم دولت شد و تقریباً پس از ده روز او را گرفته بطهران گسیل داشتند و در این وقت دولتیان بتصفیهٔ بلاد و قصبات گیلان (باستثنای جنگل و نواحی آن) و قلع و قمع سرکشان مشغول بودند از جمله حکمران گیلان سردار معظّم (تیمورتاش وزیر دربار که اسمش عبدالحسین بود و میهمانی بزرگی کرده به تیمورتاش تبدیل نمود) دکتر حشمت طالقانی را دستگیر نمود و ظاهراً در شوّال بدار زد . دکتر پیش از اینها در لاهیجان طبابت میکرد بعد از نهضت کوچک خان بدو پیوست و بسبب رشادت و کفایت در ادارهٔ لشکری ریاست بزرگی یافته لاهیجان و نواحی آن در تحت سیطره و نفوذ وی قرار گرفت و پس از فتور امر جنگل بحمایت برخاسته مغلوب و مصلوب شد و در وقت کشتن قوّت قلب عجیبی از خود ابراز داشته بود . القصّه حاجی احمد مدّتی در باغ شاه طهران محبوس بود تا اینکه میرزا علی اکبر ساعت ساز معروف و آقا سید ضیاء الدّین که در آنوقت بجریده نگاری میپرداخت واسطهٔ اصلاح کار وی شدند و چنانکه گفتند ملتزم گردیده بود پنجهزار تومان بدهد (داد یا نداد نمیدانم) و بالاخره رئیس الوزراء وثوق الدّوله میرزا حسن خان فرزند میرزا ابراهیم معتمد السّلطنه (از ماه شوّال هزار و سیصد و سی و شش تا شوّال هزار و سیصد و سی و هشت) حاجی را عفو نموده و عهده دار ساخت که با آقا رحیم شیشه بر برود و جنگل را از

جنگلی ها مصفّا سازد و در قبال این خدمت هفتاد هزار تومان از وی بعنوان مزد دریافت دارد حاجی نیز متقبّل شده بگیلان بازگشت و از باب میل قلبی او بکندهٔ شدن کلک جنگل یک چند از برای اجراء مقصود نقشه کشی کرده ابداً نتیجه ای نگرفت زیرا کوچک خان علاوه بر آن قرارگاه محکم کذائی طبیعی از حیث آذوقه و اسلحه و عدّه و غیره چندان قوی حال بود که برهم زدن اساس وی از امثال حاجی احمد و خیلی برتر از او هم ساخته نبود ، بالجمله چون حاجی احمد کوشش خویش بیحاصل دیده و از املاک و اموالی که در جنگل داشت نیز نمی توانست چشم بپوشد لذا مجبور بموافقت و همراهی با کوچک خان گردیده لاجرم بر حسب ظاهر صلح و سازشی در بین صورت گرفت .

تشبث کوچک خان با بالشویکها

(تشبّث کوچک خان بباالشویکها در خفاء)

از آن سوی کوچک خان از بدایت امر و شروع بترقّی دست بدامان عثمانیها زده انصافاً آنها هم بقدر مقدور کمک کردند مخصوصاً در رسانیدن قوی که یک فقرهٔ آن بیش از صد بار شتر فشنگ و باروط و سایر لوازم حربیّه بود که در اواسط محرّم هزار و سیصد و سی و هفت بجنگل ورود کرد لیکن چه فایده که در این موقع کوچک خان در جنگل محصور گردیده کار و بار عثمانیها نیز بفلاکت کشیده و کوچک خان از ناحیهٔ آنها بکلّی مأیوس بود . ظرفیت و راندن میهمانان عزیز یعنی انگلیسها را هم از عهدهٔ خود بیرون میدید . در تسلیم بدولت ایران هم علاوه بر ضدّیت آن با مقصود اصلی وی (یعنی استقلال و پوست کنده پادشاهی)

حاصلی جز هلاکت بنظرش نمیرسید و همین طور هم بود . از مفاسد جلب بالشویک نیز کاملاً آگاهی داشت و معهذا از باب انحصار چاره و فشار بعضی از بزرگان کارکنانش خواهی نخواهی این شق را برگزیده عاقبت در خفیه از ایشان دعوت کرد و انصاف بنظر قاصر این است که فقط تحریک همراهان قشون سرخ از کومونیست های قفقازی و ایرانی و سوسیالیست های ایرانی از ایران خاصّه پس از اشغال بادکوبه برای کشانیدن آنجماعت بگیلان و مازندران کافی بود چنانکه اینمعنی را انگلیسها از دیر زمانی دریافته و مدّتی پیش از ورود ایشان در پهلوی بسنگربندی و سوار کردن توپهای دورزن بجانب دریا و امتحان آنها مشغول شدند (لیکن مقصود ظرفیّت بود یا امر دیگر چه عرض کنم) علاوه بر اینها بالشویکها از برای ورود ببعضی از نقاط ایران بهانه جوئی و دست آویز مخصوصی نیز داشتند که ذکر آن بیاید .

ورود بالشویکها بپهلوی و خروج انگلیسها

(ورود بالشویکها بپهلوی و خروج انگلیسها)

پس از ورود انور پاشا بادکوبه باندک فاصله ای عدّهٔ مهمّی مرکّب از بالشویکهای روسی و کومونیستهای قفقازی و ایرانی و غیره بجانب ایران کوچ داد و در بیست و ششم شعبان هزار و سیصد و سی و هشت یک حصّه از ایشان در بندر آستارا پیاده شده و قسمتی با اسلحهٔ کافی برای دعوت بسمت شهر اردبیل رفت لیکن شاهسونها مجال ندادند که اقلاً بمقصد برسند و بیک حمله و شلیک سخت هر چه آن بدبختها داشتند از آنها گرفته و با دست خالی

همگی را با آستارا بازگردانیدند . صدهزار رحمت بار دبیل که لا اقل یک مشت شاهسون را دارد لیکن خاک بر سر بندر مکشوف العورهٔ پهلوی که در روز سی ام شعبان بالشویکها با هفده کشتی جنگی (بیشتر آنها کشتی های کهنهٔ تجارتی غارتی بود که هر یک از آنها را با توپهای پوسیدهٔ دورهٔ بابا دِز و دِزک مسلّح نموده بودند) از دو جانب هلال وار بندر را احاطه کردند و پس از جنگ زرگری مختصری یعنی ردّ و بدل چند گلوله توپ از طرفین انگلیسها بیرق سفید امان کشیدند و ژنرال چامپین انگلیسی بنزد رئیس بالشویکها کُزان اُف رفته از علت آمدن آنها سؤال کرد پاسخ گفت غرض ما قبضهٔ سفاین دِنیکین و اهالی آنها است و جز این هیچ مقصودی نداریم و شرح قصّه این است . یکدسته کشتی های جنگی متعلّق بقشون دنیکین رئیس کل منشویکها نقطهٔ مقابل بالشویکها در پانزدهم رجب خواستند بپهلوی ورود نمایند دولت ایران اجازهٔ دخول را بتحویل اسلحه موکول داشت ایشان قبول ننموده و ببادکوبه رفتند لیکن نظامیان کشتی های مزبور دریابیگی سرکیف نام را پیاده کرده و خود در تاریخ بیست و چهارم ماه مذکور بپهلوی باز گشته و از طرف دولت ایران در تحت نظر چامپین انگلیسی در بندرگاه توقیف گردیدند . بالشویکها پس از ورود هنوز پیاده نشده بودند که انگلیسها با آنها صحبتهای سرّی خود را انجام داده و مقداری از قورخانه و لوازمات سفری خود را برداشته بقیّه را همچنان بجای نهاده و مشعشعانه عقب نشستند و در منجیل لنگر اقامت انداختند و عصر روز عقب نشینی ایشان میهمانان تازه

رسیده از کشتی‌ها بزیر آمده سفاین جنگ و موشکهای سریع السیر دنیکین را
با توپهای انگلیسی و تلگرافهای بی سیم دریائی و صحرائی و هواپیماهای جنگ بحری
و مقدار فراوانی پنبه و عسل و دواهای گوناگون و البسه و پشه بندهای سفری بسیار
و غیر اینها از هر قبیل اشیاء قیمتی که در حقیقت هدایای دوستان ایشان بود
تصرّف نمودند (انگلیسها نژاد بجاتم نمیرسانیدند که بلحاظ جود از آنهمه اشیاء صرف
نظر کنند لیکن اینکار را کردند که چهار صباح دیگر یک برده بلکه یک برصد قیمت آنها
را بنام و عنوان خسارت بزور و فشار از دولت مادر مردهٔ ایران بازستانند)
و پس از چند روز مسالمت و خوش رفتاری نرم نرم بنای تعدّی را گذاشتند
لیکن از ایرزوی که پهلوی را موقّتاً تمرکز داده بودند لذا از بیم اینکه تنفّر عمومی فراهم
آمده و در نتیجه آذوقهٔ ایشان از اطراف منقطع گردد بطور خشونت متعرض اهالی
نمیشدند و فقط بر متموّلین حملات خفیفی نموده و فقرا را به نویدهای امید بخش خشنود
میداشتند و در اثر عملیّات خود طبقهٔ اوّل را فراری و فرقهٔ دوّم را بخدمت
وادار کردند تا اینکه عدّه و قوای حربیّهٔ خود را از هر جهت کاملاً مهیّا ساخته و
در غازیان بکرسی خطابه برآمده سخنها گفتند و شنفتند و مزخرفاتی بیکدیگر بافتند
از آنجمله کوچک خان در طیّ نطق خویش چهار ماهه در گذشتن از خاک ایران
و تصرّف هندوستان را بمجاهدین وعدهٔ قطعی داده و از همانجا با فدائیان میهن
رو براه نهاد و در روز چهاردهم شهر صیام رشت را متصرّف گشتند و قبل از
ورود حکومتی در تحت ریاست کوچک خان تشکیل داده بودند .

شکست

شکست ۱۱ هزار بالشویک از ۷۵۰ نفر قزاق قریب بقزوین و فرار پهلوی

(شکست فاحش بالشویکها از قزّاقها نزدیک قزوین و فرار بپهلوی)

کوچک خان همراه بالشویکها در روز چهاردهم شهر صیام بر رشت مستولی شدند
و در روز نوزدهم جمهوریّت بالشویکی را اعلان کردند و پس از یأس از همراهی
و اطاعت قزّاقهای ایرانی (عدّه آنها بهشتصد نفر میرسید) در روز بیست و
هفتم بی خبر بقزّاقخانه حمله برده جمعی را بیرحمانه مقتول و بقیّه را خلع سلاح کردند .
بالشویکها در ماه شوّال از ساحل رفتند و بپورش برتنکابن دست
یافتند و چهار کشتی مملوّ از قشون از بادکوبه آمده در مشهدسر (از بنادر مازندران)
پیاده شدند و در بیست و سوّم ماه مزبور بساری ورود نمودند و از وقایع آن
ایّام اینکه در سمت شمال قزوین عدّه ای از بالشویکها بخیال خام بریکی از پادگانهای
انگلیسها حمله کرده با گلوله باران سختی مواجه شدند و کُله خورده انهزام یافتند و
در ماه ذیقعده قشون انقلابیّون را از مازندران براند و تمامی خاک آنرا از
آن گروه بیرحم مصفّا ساخت .   ولی از جانب رشت قوای بالشویک
بقصبهٔ منجیل رسید (انگلیسها از باب مصالحی که بر ارباب دقّت پوشیده نیست
بقزوین عقب نشستند) و پس از تنظیم و ترتیب امور قشونی و محلّی بعزم قبضهٔ
طهران با توپهای وزین مانند سیل رو بقزوین نهادند لیکن بدبختانه در اوایل
ذیحجّه نزدیک قریهٔ آقابابا قریب یازده هزار مرد جنگی که قسمت مهمّش از نظامیان
روس تشکیل یافته بود بحملهٔ مردانهٔ هفتصد و پنجاه تن قزّاقهای شیرافکن ایرانی
دچار آمدند و بعد از تلفات بسیار و بجا نهادن توپ و تفنگ بی شمار و

افکندن دوش بارهمی بعقب تاختند بسرعتی که در ظرف مدّت کمتر از دو روز خود
را از بیم جان برشت انداختند .   اهالی و قزّاقهای مخلوع السلاح و آثار انهای متواری
همین که خصم را منهزم و مفلوک یافتند متهوّرانه بنای زد و خورد را گذاشتند حتّی زنها
از غرفه‌ها بقصد قربت مطلقه سماورهای پر از آب جوش را در حین عبور بر سر آن
جماعت معلّق کرده کبابشان می نمودند و بالجمله ظرفیّت باندازه ای سخت شد که مجال توقف
در رشت از برای منهزمین محال افتاده با سر و پای برهنه و رسوائی هرچه تمامتر بپهلوی
گریختند و از تخلیهٔ عمارات و تصرّف اموال و اثاثیهٔ تجّار و اعیان قیامتی برپا کردند .
حتّی از مؤلّف فقیر نیز چشم نپوشیده و به بیرون رفتن از خانه و بجا نهادن مخلّفه مأمورم
داشتند جز اینکه بلطائف الحیل از چنگال آنها جستم و خانه را از دست ندادم
در این گیر و دار قزّاقهای ایرانی برشت در رسیده و مانند شیر مست بدون
احتیاط و سد نمودن طرق غیر متعارف جنگل تقریباً تا نیم فرسنگ غازیان پیش
راندند لیکن صد هزار . . . . . بخالو قربان بی دین که با جمعی از کردهای خداناشناس
و عدّه ای از قوم نسناس از راه دریا رفته از عقب قزّاقها بیرون آمدند و از
دو جانب قزّاقها را در میان گرفتند و با کمال قساوت شصت تیرها را بکار انداختند
قزّاقها نیمی بیشتر بوضعی رقّت انگیز در خون خود غلطیدند باقیمانده که برشادت از
باران مرگ رهائی یافتند برشت و از آنجا بطرف قزوین رهسپار گردیدند و روز
مغلوبیّت ایشان بحیلهٔ خالو قربان بی ایمان دهم ماه ذیحجّه بود .   مردم رشت
از بیم و ترس بالشویکها زنانه و مردانه پیاده و سواره خورد و بزرگ غنی و فقیر از
ما یملک خود دست شسته از دنبال قزّاقها افتان و خیزان روانه شدند و این

در لیلهٔ

در لیلهٔ یازدهم ذیحجّه بود و شرح احوال آن بیچارگان بتحریر نیاید همین قدر
بس که یکی از دوستان مؤلّف از تجّار زنجانی مقیم زیتون رودبار نقل کرد
که بعد از عبور فراریان شمارهٔ اطفالی که تقریباً در مسافت چهار فرسخ از آنها
در جادّه و کنار آن بجای مانده بود و ما بجمع آنها پرداختیم بسی و سه طفل دو
ساله و سه ساله و کمتر و بیشتر بالغ آمد که زنها در شب تار از دوش و آغوش کشیدن
آن بی گناهان عاجز شده و هر یک را در پناه درختی یا سنگی بجای نهاده و قدری
نان یا چلاد خشک هم نزد اغلب گذارده و رفته بودند .

رفتن کوچک خان بجنگل و ظرفیت بالشویکها

(پناهنده شدن کوچک خان بجنگل و ظرفیّت بالشویکها)

کوچک خان در بدو ورود بالشویکها چنین می پنداشت که بهمراهی ایشان
در قلیل مدّتی تمامی کشور ایران را خواهد متصرّف گردید و شاهد براین دعوی نطق
پهلوی وی بود که مذکور گشت لیکن پس از استیلای بالشویکها بر مازندران از
فرار آنها بجملهٔ مختصر یک عدّه قزّاق دانست کوبیدن بیرق داس و چکش
چنانکه در نطق پهلوی با اهالی وعدهٔ قطعی میداد بیام شمس العمارهٔ طهران
بدان سهولت و آسانی که خیال میکرد ممکن نیست و فتوحات وی در جنگل
و منهزم ساختن یکدسته روسی نابلد غریب نیز فقط بسنگرهای سخت
طبیعی آن مستند بوده نه بشجاعت مشتی گیلانی و تنی چند فعلهٔ کرمانشاهانی
لذا از همان وقت بفکر بازگشتن بمرکز خود افتاد (نمیدانم از خیال پادشاهی
ایران هم منصرف گشت و خود را فقط بفرمانفرمائی گیلان قانع نمود یا نه)

اگرچه علاوه براین کوچک خان مقتضیات دیگری نیز از برای خیال خویش داشت که عمدهٔ آنها پایمال شدن ریاست مطلقهٔ وی بود زیرا بعد از ورود میهمانان تازه و پهن کردن بساط مسلک و مشرب اشتراک و ریاست اشخاص سفلهٔ پست بی باک (از قبیل تفویض حکمرانی پهلوی بیولداش رستم کلخورانی — کل خوران قریهٔ ناقابلی است از مضافات اردبیل) کار او بجائی کشید که نوکرهای نمرهٔ دوم و سوم مش برخی با وی دم از همسری میزدند و بعضی دعوی برتری می نمودند . در هر صورت انتها زفرصت میبرد تا اینکه اکثریت آراء رؤسا برفتن طهران از طریق قزوین قرار گرفت کوچک خان موقع را بسیار مناسب دیده حملهٔ بزنجان و تبریز و قبضهٔ آن قسمت از خاک ایران را از راه جنگل برای خود تقاضا و پیشنهاد نمود و بتقریباتی این خدمت بزرگ صعب و سخت بعهدهٔ وی قرار گرفت و بدین دست آویز توپهای دورزن و تفنگ و فشنگ فراوانی با لوازم جنگ دیگر از روسیها گرفته بجنگل فرستاد (از قرار گفتهٔ روسیها جواهر و اشیاء نفیسهٔ دیگری نیز بعنوان خریداری از ایشان بدست آورده بوده) و در اوایل ذیحجه که عیار اسلحه و سایر ملزومات را کامل و میدان را خالی از هر نوع مانع دید بی توانی از معرکه جست و عدهٔ خود را گرد آورده کرده با فراغت بال و دماغ مشغول در جنگل بنشست و راه رفته آمده را بر تمامی خلق محکم بربست و این معامله و رفتار باندازه ای روسی ها بلکه هم مسلکان ایرانی ایشان را نیز خشمگین و غضبناک ساخت که اگر کسی

احیاناً

احیاناً در حضور یکی از آنها نام جنگل یا کوچک خان برزبان میراند مایهٔ رنجش و آزار وی میگردید لیکن این تجزیه و تفریق از برای دولت بسیار ذیقیمت بود

قبضهٔ بالشویکها رشت را ثانیاً و تخلیهٔ آن

(قبضهٔ بالشویکها رشت را ثانیاً و تخلیهٔ آن)

پس از فرار قزاقها بالشویکها ثانیاً بر رشت مستولی گشته و کردند آنچه را که طاقت تحریر آن نیست ولیکن بزودی قزاقها دست و پای خود را جمع کرده بگیلان آمدند و دشمن را مانند گلهٔ گور از رشت و سایر نقاط بپهلوی راندند آنگاه برخلاف سابق موافق قواعد نظامی با رعایت احتیاط بنای جلو آمدن را گذاشتند و با اینکه آب دریا و وجود جهازات جنگی کذائی قزاقها را از انجام دادن کار خصم و تصرّف بندر سخت ممانعت می نمود مع مذابا کمال قدرت و شجاعت بدون ذرّه ای خوف و خشیت خود را بحوالی بندر رسانیده و با توپهای کوچک در قبال آن توپهای بزرگ دورزن بدون تلفات مدّتی مقاومت نموده و صدمات کلّی بدشمن وارد آوردند .
در بین زد و خورد طرفین در عرض هفته چند کرّت آئرو پلانهای جنگی انگلیسها نیز صورتاً از برای بوم باردمان بالشویکها بپهلوی می آمد ولی از صفای باطن و کرامات انجماعت کشتی های جنگ ایشان را با آن عظمت نمی دیدند و بیشتر بپرانیدن بوشب و نارنجک یا بکار انداختن شصت تیر فقط بنفوس ضعیف و اموال و منازل و لوتکاهای ایرانی بیکس صدمه و خسارت میرسانید عاقبت بتفصیلی که شرح آن مقتضی این مختصر نیست سازش بالشویکها با رئیس کل

قزاقها که روسی بود و بازگردانیدن وی قورخانه را برشت و از آنجا بجانب قزوین ایرانیان را مجبور بمعاودت و تخلیهٔ رشت نمود حتی یکی از رفقای مؤلف که خود در میدان جنگ حضور داشته پس از شرح مردانگی های قزاقها چگونگی اصرار رئیس روسی و مجبوریت مرؤسین را بعقب نشینی نقل کرده حالم را دیگرگون ساخت چنانکه بذکر آن در حین تحریر این عجاله بدریای غم و غصه ام انداخت لیکن افسوس که نتیجه ای ندارد و درمان درد چیز دیگری است

تصرف بالشویکها رشت را ثالثاً و خالی شدن ایران از روسها

(تصرّف بالشویکها رشت را ثالثاً و خالی شدن ایران از روسها)

در این کرّت نیز اهالی رشت که در زمان جنگ با نهایت شوق و امیدواری همراهیهای فوق العاده بمال و جان با دولتیان نموده بودند از مشاهدهٔ این نتیجهٔ غیر منتظره یکسره درهم ریخته و از دنبال ایشان با سر و پای برهنه گریان و نالان افتان و خیزان خود را بقزوین و طهران رسانیدند و این فرار در روز نهم صفر یکهزار و سیصد و سی و نه صورت وقوع یافت . بالجمله بالشویکها ثالثاً شهر رشت و نواحی آنرا متصرّف شدند عمارات عالیه و کاروانسراها و اتاقهای رنگین طویله شد تیماجهای رنگارنگ البسهٔ افراد قشون و سفره های قلمکار اصفهان پیراهن و شلوار فقرا گردید حتی روزی در حال پریشانی چشم بزنی برخورد که سفره را زیر جامه کرده و مصراع ای انبساط سفرهٔ جود تو برقرار در سُرین وی اتفاق افتاده بود بوضع معجبی که مؤلف را بخنده مجبور ساخت علی ای حال در این دفعه اموال اعیان و تجّار و کسبه یکباره بباد فنا رفت

وآن

وآن گرگان آدمی صورت میخوردند و میریختند و می پاشیدند و بروسیه حمل میدادند که خبر حرکت قزاقهای ایرانی منتشر شد و پس از چندی دولتیان بحوالی رشت رسیده با خصم به کشمکش در افتادند و چون قوس صعود آن فرقهٔ بی رحم بنهایت رسیده بود لذا هرگاه یک بدرشت پیش میراندند با تلفات و خسارات سنگین یکفرسنگ بعقب نشینی مجبور میگردیدند و اقبال اکراد و کومونیستهای ایرانی و قفقازی که خود را به ثلاثی مجرّد ایرانیان آویخته و رشتهٔ مودّت را بوسیلهٔ موی زنها را ایشان محکم و استوار نموده بودند در دقتی واژگون و به ادبار مبدّل گردید که معاهدهٔ دولت ایران با دولت روس خاتمت یافت و قشون ایشان از ماه شوّال هزار و سیصد و سی و نه تدریجاً بجانب روسیّه کوچ داده و تا آخر ماه مزبور رشت از آنها مصفّا شد و غرّش توپهای وداع آنها با اهالی رشت در پهلوی بخوبی شنیده میشد در شب نهم ذیقعد پس از شلّیک توپ و شصت تیر فراوان پنج کشتی بزرگ مالامال از قشون بطرف بادکوبه حرکت نمود باقی مانده نیز در روز نهم رو براه نهاده خاک گیلان از کلّیهٔ بالشویکهای روسی و قفقازی پرداخته شد

کارهای کوچک خان تا پایان امر او و تسلیم اکراد بدولت و سرگردانی کومونیستها

(کارهای کوچک تا پایان امر او و تسلیم اکراد بدولت و سرگردانی کومونیستها)

بعد از رفتن روسها از یک طرف قزاقهای ایرانی به کردها و دموکراتهای وطنی (این حزب از بیم نیم موکرات خود را از دست داده و یک موکرات و نیم بودند) بشدّت زورآور گردیده بحوالی رشت در رسیدند و از جانب دیگر میرزا

کوچک خان نیز ایشان را ضعیف و پر شکسته دیده بخیال سرکوبی و تدمیر آن
جماعت افتاده نخست از در دوستی داخل گردید و بدست آویز و بهانهٔ مذاکرهٔ
صلح و سازش خالو قربان و حیدر عمواوغلی معروف و سرخوش نام ارمنی را
که از رؤسای بزرگ کافی بشمار میرفتند با بعضی دیگر از نیم رئیسها بقریهٔ ملاسرای
واقع در جنگل جلب کرده و بناگاه منزلی را که در آنجا مجتمع بودند آتش زد بطوریکه
جالسین نتوانستند فرار کنند جز خالو قربان که در اغلب نقاط جنگل بلحاظ بصارتی
که در عهد فعلگی حاصل کرده بود جان بدر برد حیدر عمواوغلی نیز زنده دستگیر شده
تیرباران گردید سرخوش وغیره بوضعی رقت انگیز در راه دوستی کوچک خان
بفیض عظیم شهادت نایل گردیده بآخرین نقطهٔ طبقهٔ سابعهٔ دوزخ رخت کشیدند.
کوچک خان پس از فراغت از امر اصحاب اُخدُود همانروز که بیست و پنجم محرم
هزار و سیصد و چهل بود بعزم تسخیر رشت حملهٔ سختی کرده لیکن کار صحیحی از پیش نبرد
از حرکات کوچک خان کردها مضطرب شدند و چون فشنگ و آلات حربیهٔ
لایقی نیز نداشتند که زد و خورد را امتداد دهند لذا تسلیم بقشون دولت را
اصلح بحال خود دیده و در هشتم ماه صفر خیال خویش را عملی کرده بدولتی ها پیوستند
آنگاه با قزاقها همدست و همداستان بجانب کوچک خان متوجه گردیدند.
هنگام کیفر خونهای ناحق و روز تلافی ستمهای گیلانیهای مظلوم در رسیده کوچک
خان بیچاره شغال وار از این سوراخ بآن سوراخ جنگل گریخت اکراد و قزاقها
او را تعقیب نموده نقاط مهمهٔ جنگل را از تصرفش خارج ساختند.

ضمناً

ضمناً اطرافیان کوچک خان نیز بتدریج متفرق شده و اهالی آنحدود بلحاظ
علاقهٔ ملکی وغیره قهراً باطاعت قشون دولتی تن در دادند و کوچک خان فقط
با مشتی از بستگان و خواص خویش بجنگ و گریز در گوشه و کنار بسر می برد
و علاوه بر اینکه رعایا و اهالی جنگل بسبب دیدن فشارهای سخت از آن ظالم
در هیچ سوراخی راحتش نمیگذاشتند و راپورت میدادند بدبختانه در آن گیرو
دار برف بسیاری نیز بارید چندانکه تمامی طرق را مسدود و کوچک خان را
بگریختن از جنگل مجبور نمود. از قرار نقل بعضی از ثقات گاوُک نام آلمانی
و نعمت الله خان داماد حسن خان کیشه دره ای در حین فرار از شدت برودت
و سرما تلف شدند نه بگلولهٔ قزاقها و خود کوچک خان با چند نفر در گدوک
گیلوان واقع در شمال شرقی قصبهٔ ماسوله در شب سوم ربیع الاول به پنجاه
تن قزاق از گردان اردبیل دچار آمده و پس از جنگی سخت و چند ساعت
مقاومت همراهانش گریخته و برادرزادهٔ وی مقتول گردید و خودش از
خستگی و برودت (ظاهراً از رودخانهٔ پر آبی عبور کرده و لباس وی تر شده
و در گدوک یخ بسته بوده) بیحس شده در عقب تخته سنگ بیفتاد.
صبح روز سوم یکنفر مکاری او را دیده بفوریت آقا سید اسدالله گیلوانی
را در گیلوان آگاهی داد سید نیز گماشتهٔ خود را فرستاده سر کوچک
خان را که مشرف بمرگ بوده از تن جدا نموده به اردوی دولتی سپرد
(تن او در قریهٔ خانقاه بخاک شد) ایشان نیز او را در ششم ماه مزبور

بشهر رشت ورود دادند و مدتی توپ و تفنگ و فشنگ وغیره از جنگل
بشهر حمل می نمودند با اینکه در ماه صفر مقدار کثیری فرستاده بودند و با این
همه بعقیدهٔ مؤلف یک حصهٔ مهم از قوای حربیه و اشیاء نفیسهٔ مذخورهٔ
کوچک خان در زیر خاکهای نمناک جنگل همچنان مانده از بین رفت
و دست کسی بدانها نرسید و اینمقدار هم که عاید دولت گردید عمده
بارائه و راهنمائی حسن خان کیشه دره ای بود که از اهالی جنگل و از
رؤسای قشون کوچک خان و صاحب سر وی بشمار میرفت و بیشتر
اشیاء باطلاع و صوابدید وی پنهان شده بود و بعد از تسلیم بدولت
آنچه را که میدانست از بیم ارائه داد. کوچک خان پیش از ورود
بالشویکها از حیث اخلاق و آثار عقاید اسلامی بسیار خوب بود ولی پس از
اختلاط با آن جماعت مخصوصاً با بعضی از کمونیستهای ایرانی قهراً در بسیاری
از عناوین وی تغییرات و تبدیلاتی پدید آمد که از شرح آنها صرف نظر نمود.
کوچک خان از روسها استفاده های مادی هنگفتی نمود از آنجمله قیمتهای
برنج و سایر اشیائی بود که بروسیه حمل میشد زیرا برنجهائی را که روسها از
کوچک خان میگرفتند و از انبارهای تجار از باب ولایت بقصد قربت مطلقه
می آورد با کمال دقت قپان کرده بروسها تحویل میداد بعضی از اینمعنی عصبانی
شده با خشونت و تندی از روسها پرسیدند شما که از کشور دیگری آمده و
بظلم اموال ما را غارت کرده میبرید دیگر چرا آنها را توزین کرده در دفتر ثبت و ضبط
میکنید جواب گفتند گویا شما چنین پنداشته اید که ما آنها را مفت و بلاعوض

میخوند

مأخوذ میداریم لیکن گمان شما غلط است کوچک خان آنچه بما میدهد بنرخ
روز قیمت آنرا نقد یا جنس از اسلحه و احجار کریمه وغیره از ما میگیرد.

طغیان ابراهیم یا کبیرخان و هلاکتش

(طغیان ابراهیم یا کبیرخان و هلاکتش)

در هر صورت بعد از خاتمت یافتن امر کوچک خان یک چند امنیت در
بلوک فومن و نواحی آن برقرار بود و اضطراب اهالی فرونشست بناگاه
از بین جنگلی ها برادر حاجی احمد کسمائی بیرق طغیان برافراشت و او ابراهیم نام
ازرق چشم زرد پشم سرخ روی آتش خوی بود که تا هنگام آمدن بالشویکها
ریاست کل قوای حربیه را داشت و چون پس از کوچک خان میدان را
خالی دید لذا جمعی از غارتگران فراری را از دور و نزدیک بگرد خود مجتمع
ساخته بیرق مخالفت برافراخت و بنای شرارت و هرزگی را گذاشته نام
خود را در قبال کوچک کبیرخان نهاد ولی در زبان خلق به کبریت خان مشهور
گشت ولیکن قلیل مدتی بیش برنگذشت که بخدعه و حیلهٔ سردار مقتدر طالشی گرفتار
و در رجب هزار و سیصد و چهل در رشت تیرباران شده کبریت باتش خود بسوخت

سرکشی سید جلال چمنی و کشته شدنش

(سرکشی سید جلال چمنی و کشته شدنش)

پس از ابراهیم نوبت طغیان بسید جلال چمنی در رسید و او اصلاً کلوری بود
و در قریهٔ چمن فومن اقامت داشت از بدو ورود کوچک خان بجنگل با وی
همراه شد و از کفات کارکنان او بشمار میرفت. بعد از آتش گرفتن
کبریت عده ای مهیا نموده بقتل و نهب نفوس و اموال رعایای مظلوم دست

برگشود و تا زمانی که او را مأخوذ داشتند از قرار گفته موثقین بالغ بر سیصد نفر را بکشتن داد (یک قسمت از مقتولین نظامی و اکثر از اهالی بی طرف فومن بودند) عاقبت بکیفر اعمال خود دچار آمده در روز سیزدهم صفر هزار و سیصد و چهل و یک با سیزده تن از هواخواهانش در رشت برفیقش کبریت ملحق گشت .

احسان الله خان رئیس کومونیستهای ایرانی

(احسان الله خان رئیس کومونیستهای ایرانی)

احسان الله خان - وی قبلاً در ادارهٔ پست طهران خدمت میکرد و در دورهٔ مشروطه بمجاهدین پیوست و در هنگام حملهٔ بطهران با ایشان بود بعدها داخل در حزب دموکرات شده و بسبب بی باکی و تهوّر فوق العاده تدریجاً موقعیتی تحصیل نمود تا اینکه در حمل هزار و سیصد و سی و پنج بشرکت حسین لله لوطی معروف (حسین را وثوق الدّوله در دورهٔ وزارت خود کشت) میرزا اسماعیل خان شیرازی رئیس انبار غلّه را بقتل رسانید و بعد از چند ماه آقا میرزا محسن برادر صدر العلماء داماد آقا سید عبدالله بهبهانی را مقتول ساخته بگریخت او را گرفته در نظمیّه بحبس افکندند و بعد از یک شبانه روز بحمایت و فشار حزب از محبس رهائی یافته بنزد کوچک خان شتافت و جزو جمع جنگلی ها شد و بلحاظ اتّحاد مسلک با آن بالشویکها بسیار مایل بود تا اینکه پس از استیلای انگلیسها بصوابدید کوچک خان چنانکه اشاره شد از برای دعوت آنجماعت بروسیّه رفته و بعد از انجام خدمت با ایشان بایران بازگشت و کارش بالا گرفت چندانکه پس از رفتن کوچک خان بجنگل بریاست کل کومونیست ها و اکراد نایل گشت بالشویکها نیز بنهایت عزیز و محترمش میداشتند . احسان الله خان در عهد ریاست خود نمایشهای مضحکی داد از آنجمله نهضت وی بود قبل از تسلیم اکراد از برای تصرف طهران که با زحمات فراوان جمعی کثیر از بچه های ننهٔ گیلان و پاچه ورمالیده های سایر بلدان از هر سو

گرد

گرد آورده بزیر اسلحه برد و از اموال منهوبه پیش خانه و پس خانهٔ مفصّلی ترتیب داد آنگاه از طریق تنکابن بجنبش در افتاد و پس از طیّ مرحله ای چند بجملهٔ یکدسته شیران خونخوار یعنی نظامیان دولتی دچار آمده در نتیجه قسمتی از عدّه اش نابود و بسیاری اسیر گردیدند و خود با معدودی قلیل نیم مرده و کله خورده برشت بازگشت .

احسان الله خان دو برادر نیز دارد یکی میرزا اسماعیل خان که هنوز هم با متانت در پستخانه است دیگری عطاء الله خان که در وزارت مالیّه بدولت خدمت میکند و بدیع الله خان و برادرش فتح الله خان که در ادارات دولتی محترماً مستخدمند با احسان الله پسر خاله اند و دکتر محمّد معروف بکفری خالوی او میباشد و این دکتر محمّد غیر دکتر محمد خان کفری کرمانشاهی است که از رجال مهم عصر خود بشمار آمده و از اطبّای ایران در طب کسی تاکنون در نزد فرنگی ها باعتبار وی نرسیده از فرانسه نشان برگ خرما داشت و او را اوّل کسی باید دانست که در ایران بتشریح بدن آدمی پرداخته (از همین کار ملقب بلقب کفری گردید) و سبب وفات وی این بود که اشتباهاً اسید فینیک را بجای آب نوشیده چشم از اینجهان بپوشید .

ابراهیم آقای امینی کیت

(ابراهیم آقای امینی کیت)

ابراهیم آقا پسر حاج محمّد علی آقای قزوینی معروف به امینی است پدرش از رجال نمرهٔ اوّل و بسیار خوش عقیده و خیّر بود ملک و مال فراوانی از خود بجای نهاد و از املاک وی یک حصّه که در گیلان بود نصیب ابراهیم آقا شده بدین آب و خاک راه یافت و کم کم با جنگلی ها مرتبط گردید لیکن از وی نام و نشانی در بین نبود و

چون بالشویکها آمدند کامونیستهای ایرانی قوّت گرفته هر یک بمنصبی و زمامداری امری نایل آمده ابراهیم آقا نیز بریاست کل مالیّه معرّفی شد و از نمایشهای خیلی خوشمزهٔ وی این بود که یک مدّت در بندر پهلوی با قند و چای طیّب و طاهر فقط بقصد ثواب روضه خوانی زورکی میکرد و وعّاظ بیچاره را زحمت مجّانی میداد و از بین ایشان بلحاظ همشهری بودن مؤلّف را برگزیده خواست قوزی سنگین بر قوز سنگینم بیفزاید و بقضاوت عدلیّهٔ کومونی برقرارم فرماید لیکن فقیر دیگری را دم چک داده و قوز مزبور را بر دوش وی نهادم .

پایان کار کومونیستهای ایرانی

(پایان کار کومونیستهای ایرانی)

حاجی احمد کسمائی پس از بازگشت بگیلان بمناسباتی با مسلک کومونی آشنا شده و بالاخره در سلک رؤسای این حزب انتظام یافت و بعد از اینکه میرزا کوچک خان بجنگل رفته و روسی نیز بروسیّه کوچ دادند حاجی احمد و احسان الله خان و سایر رؤسای کومونیستها با تبعه و لحقه بهمراهی اکراد همدست و هم عنان از طرفی با دولت و از جانبی با کوچک خان به کشمکش در افتادند و در هنگام تسلیم اکراد بقشون دولتی با ایشان نیز موافقت نکرده بکلّی مجزّا شدند و بدون اینکه از طرف دولت جلوگیری و تعرّضی نسبت بایشان عملی شود نفرات آنها بسبب انقلاع ریشهٔ مسلک و انقطاع رشتهٔ شرب یعنی تمام شدن آب و علف پراکنده گشتند و رؤسای آنها خیالات بلند خود را بدور ریخته و با سبیل آدیخته بپهلوی آمدند و بعد از چندی توقّف بباد کوبه رهسپار شدند .

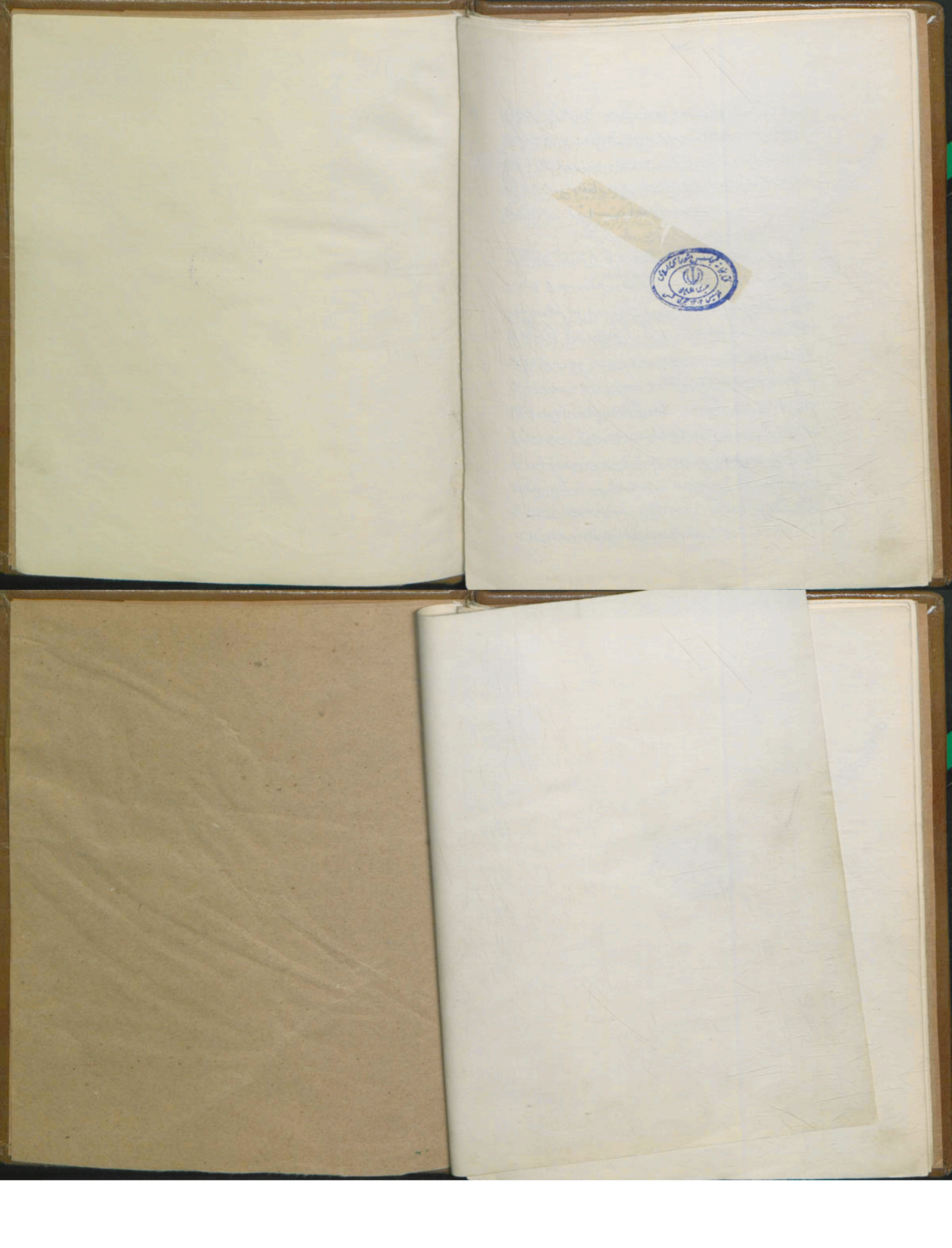
وتا این

و تا این تاریخ یعنی هزار و سیصد و چهل و هفت هجری پاره ای از آنجماعت درگذشته اند مانند عطاء الله خان بیرحم پسر صدر العلمای اردبیل و بعضی از آنها بایران عودت داده بخدمات دولتی می پردازند و برخی هنوز در خاک روسیّه و قفقاز امرار وقت می نمایند و از ایشان فقط احسان الله خان مورد توجّه است تا بعد از این چه پیش آید .

مفقود شدن قسمت مهمّی از قشون روس در ایران

(مفقود شدن قسمت مهمّی از قشون روس در ایران)

بدوان اُف روسی که یکی از اعاظم رؤسای بالشویکها شمرده میشد پس از اصلاح بین دولتین و تخلیهٔ گیلان در خانهٔ یکی از تجّار محترم پهلوی میهمان بوده و در محضر جمعی از وضعیّات آمدن و مراجعت خودشان صحبت می نموده از جمله چنانکه یکی از رفقاء نقل کرد گفته بود از روی تحقیق و ثبت دفتری در هنگامهٔ هجوم ما بایران چهل و سه هزار نفر سپاهی وارد این خاک کردیم و از این عدّه نیمی کمتر بروسیّه بازگردانیدیم و هر چند تحقیق کردیم که مفقودین چه شدند نتوانستیم معلوم داریم که آنها چه شدند و بکجا رفتند . این بود فهرست داستان کوچک خان و رفقای وی با سایر وقایع که مؤلّف خود مشاهده کرده و یا بزحمت از مدارک معتبره بدست آورده و بدون مرض و اعمال غرض ثبت نموده تا مغرضین چه بگویند و چه بنگارند در روز شنبهٔ بیست و پنجم ربیع الثّانی یکهزار و سیصد و هفتاد تحریر مبیضه بپایان رسید و انا العبد الذّلیل السّید محمّد بن هبة الله الموسوی القزوینی الشّهیر ببحر العلوم عُفی عَنه .


کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تأسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی



